



در یک موقعیت کمیک در تضاد با آرامش مورد انتظار از یک کلینیک روانشناسی ظاهر می شد از جمله حضورهای دلنشین و به یاد ماندنی این بازیگر دوست داشتنی در قاب شیشه ای تلویزیون است. صامتی هر چند به جز اینها سابقه همکاری با فیلمساز مؤلفی همچون رخشان بنی اعتماد در فیلم «گیلان» و مصطفی کیایی موفق در عرصه

سینمای تجاری در آثاری نظیر «ضدگلوله» و «عصر یخبندان» را در کارنامه خود دارد اما در بهار سال ۱۳۹۹ با مجموعه «زیر خاکی» موقعیت متفاوتی را تجربه کرد. این مجموعه که نام جلیل سامان به عنوان کارگردان بر پیشانی آن دیده می شد دست کم در مدیوم تلویزیون نقطه عطفی در زندگی هنری این بازیگر

بود که او را فراتر از نقش های مکمل به ایشای نقش های اصلی سوق داد. بده بستان های عالی این بازیگر کاربلد با پژمان جمشیدی با استعداد و موفق در عرصه کمدی، موقعیت های جذابی را برای بینندگان این سریال خلق کرد تا بیشتر دیده شدن و قدر دیدن مزد صبر و تلاش های ۳۰ ساله زاله صامتی در دنیای بازیگری باشد.



زندگی واقعا همین است



مصطفی زمانی: من هنوز نتوانسته ام شخصیت حقیقی خودم را پیدا کنم و مشکل اینجا بود که در سن بیست و چند سالگی در نقش یوسف پیامبر بازی کردم. از همان زمان می دانستم در هر کاری مشغول شوم انگار به یک زمین بازنده وارد شدم چون آن سریال کاری بود اما برای من یاد گرفتن مهم است و آنچه در زندگی امید می دهد. وقتی به این نتیجه رسیدم که می شود از مقدم دوست یاد گرفت به نوعی به نقش رسیدم. در مورد این آدم هم من خیلی اذیت شدم تا جایی که حتی دوستان مجبور شدند دو روز کار را متوقف کنند. نقش خیلی سخت بود چون نمی شود با مرگ مواجه بشوی و از آن پس زندگی ات مثل قبل باشد. اینکه بگویند به خاطر فرزندم یا خانواده ام زندگی می کنم دروغ است چون انسان برای بقا زاییده شده است. من با هادی حرف می زدم و گفتم این سه مرحله دارد که اول حق بودن مرگ است و مهربانی می شوید، دوم نوعی سوظن و پر خاشکری پیدا می کنید و مرحله سوم تسلیم است. اینکه دوستی گفت اتفاقات ساده روزمره است باید گفت زندگی واقعا همین است. شبکه های اجتماعی هیچانات را به وجود آورده اند.

از صحبت های این بازیگر در نشست خبری «عطر الود»

و فیلم داستانی ساختن است. داستان و فیلم باید خودش کار خودش را انجام دهد. یکی از موضوعات مشترک چند اثر اخیر شما غلبه بر ترس ها است. ترس علی از بودن بچه هایی است که پدر ندارند. او در صحبت های با عاطفه به ریشه های این ترس اشاره می کند. با وجود رابطه ای که بین علی و پدرش بخصوص در صحنه تعمیر و فروش ماشین می بینیم به نظر می رسد ریشه اصلی ترس او مشکلات اقتصادی باشد، اما این درست است که پدر بودن از نگاه او به همین جنبه خلاصه می شود؟

ترس جدا از اینکه یکی از شایع ترین ابتلائات یا احساسات آدمی است یکی از پرتکرارترین رویکردهای داستانی، نمایشی و سینمایی است. ترس یا احساس خطر چه به شکل رقیق و ضعیف یا شدید باشد همیشه جالب است و جای داستان ساختن و حرف زدن درباره آن وجود دارد.

سرمنشأ یکی از چالش های قصه پایین آمدن قیمت طلاست که دور از واقعیت چند سال اخیر کشور است. در حالی که ارتباط این اتفاق به در سرفه های قابل باور به روز مثل خرید سهام در بورس یا حتی فروش دلار... منطقی تر به نظر می آمد. در این باره توضیح دهید.

بنده شخصا از دور ماجراهای بازار دلار و طلا را پیگیری و مطالعه کرده ام و حرف های آدم ها را درباره آن شنیده ام. نویسنده هم از این بازار شناختی مبتنی بر مطالعه داشت. شاید این تصور وجود دارد که طلا که داره بالا می ره پس پایین اومدن واقعی نیست اما در بازار طلا در عین صعود و حرکت رو به بالایی که نرخ ها دارند، فرودهایی هم وجود دارند که به آن

درباره فیلم «آه سرد» ناهید عزیزی

قندیل های روی پرده



فیلم متحمل شده، فیلمبرداری در برف و کولاک است که به اندازه زیاد هم سعی کرده تا تصاویرش را از قلم نیندازد. از منظر داستان، بسیار کم مایه و کوتاه است. پرداختن به فضای خارج از اتفاق ها ضرابهنگ را کند کرده و می توان ادعا کرد این اثر یک فیلم پرده سینما منجمد می شود. فیلم «آه سرد» اولین فیلم بلند ناهید عزیزی در مقام کارگردان است و همین باعث می شود تا نتوانیم تحلیلی بر اساس نظریه مؤلف از این فیلم داشته باشیم، اما به نظر می رسد کارگردان در پرداخت اثر، چه در فیلمنامه و چه در دکوپاژ، دچار نوعی محافظه کاری تکنیکی شده باشد. داستان قرار است معماری یک قتل را باز کند، اما هیچ گاه به سمت گونه جنایی نمی رود. قرار است احساسات پسر را به عنوان کسی که در ۵ سالگی دچار بحران شدیدی شده بازگو کند، اما ملودرام هم نمی شود. این داستان در باز کردن معمای که برای مخاطب خود ایجاد کرده، حتی تریلر هم نیست. تعلیق و ترس هم نمی سازد. این فیلم به هیچ سمتی خم نشده تا بخوبی بتواند از خطر «نقد ژانری» بگریزد و ماسکی روشنفکر هم به چهره بزند تا سپر کافی برای حمله را داشته باشد اما در آن هم توفیقی نیافته. در واقع این فیلم به شدت سایه نشین و عاقبت طلب است. شاید تنها ریسکی که سازنده

شدن به شخصیت های فیلم، ابتدا آنها را به ما نمی شناساند. دغدغه آدم های فیلم، ترس، نفرت، غم و تردیدهایشان در جنگ ما نیست و مانند قندیل هایی در هوای برفی داستان روی پرده سینما منجمد می شود.

فیلم «آه سرد» اولین فیلم بلند ناهید عزیزی در مقام کارگردان است و همین باعث می شود تا نتوانیم تحلیلی بر اساس نظریه مؤلف از این فیلم داشته باشیم، اما به نظر می رسد کارگردان در پرداخت اثر، چه در فیلمنامه و چه در دکوپاژ، دچار نوعی محافظه کاری تکنیکی شده باشد. داستان قرار است معماری یک قتل را باز کند، اما هیچ گاه به سمت گونه جنایی نمی رود. قرار است احساسات پسر را به عنوان کسی که در ۵ سالگی دچار بحران شدیدی شده بازگو کند، اما ملودرام هم نمی شود. این داستان در باز کردن معمای که برای مخاطب خود ایجاد کرده، حتی تریلر هم نیست. تعلیق و ترس هم نمی سازد. این فیلم به هیچ سمتی خم نشده تا بخوبی بتواند از خطر «نقد ژانری» بگریزد و ماسکی روشنفکر هم به چهره بزند تا سپر کافی برای حمله را داشته باشد اما در آن هم توفیقی نیافته. در واقع این فیلم به شدت سایه نشین و عاقبت طلب است. شاید تنها ریسکی که سازنده

در داستان کوتاه «غصه» از آنتوان چخوف، داستان یک مرد را می خوانیم که جسد پسرش را در هوای برفی بر پشت یک گاری حمل می کند. او در هر منزلگاهی و با ورود هر مسافری به گاری اش سعی می کند از مرگ پسرش حرف بزند، اما گوش شنوایی نمی یابد. داستان روایتی کوتاه است از «فضیلت گفتن از غم»، از روابطی که با کلمات، انسانی و مقدس می شوند، از ستایش سادگی و یکرنگی پیرمردی که نیاز به هم صحبت دارد. ایده داستان «آه سرد»، اگر بتوانیم نامش را داستان بگذاریم، کاملاً برعکس اثر چخوف است. تمرکز فیلم در روایت رابطه ای است که طرفین آن با هم حرف نمی زنند. ایده ای که شاید روی کاغذ جذاب و گیرا باشد و ما را به یاد حال و هوای سینمای کالت اروپایی هم بیندازد. اما در عمل تبدیل به یک اثر خسته کننده و کم رقم شده است که نه تنها اتفاقی در آن قرار نیست بیفتد، که فاصله میان دیالوگ ها، قاب های آماتور و گاه اضافی، پلان های تکراری از فضای خارجی و البته غیبت موسیقی همه چیز را به نفع چشمان خواب آلود تماشاگر رقم می زند.

روایت فیلم از صحنه ای شروع می شود که جنازه مردی بیروپوخ زده بر پشت اتومبیلی در حال حرکت است. فضا در تمام مدت طول فیلم برفی است و ما نمی دانیم پسر کی که آن جنازه را با خود می برد کیست. دقیق بعد از تیتراژ تا به انتهای فیلم قرار است با یک فلاش بک طولانی ما را به دنیای این پسر جوان و جنازه یخ زده دعوت کند، اما هیچ گاه این اتفاق نمی افتد. دوربین با تمام تلاشش برای نزدیک

درباره فیلم «شماره ۱۰» حمید زرگرنژاد

واقع نمای قهرمان محور



اثبات رساننده و نگاه مثبت منتقدان را نیز به خود جلب کرده بود و خود نیز تجربه های موفقی را در مقام کارگردان به تصویر کشید. سیامک صفری ایران نباشد اما قصه واقع نمایی آن با نمایش یک بازیگر واقعی را این بار با یک نقش مثبت که او را از کلیشه های نقش های قبلی اش دور می کند، برعهده داشته است. روایت دهه شصت و بجوهره روزهای جنگ همچنین با گذشت دست کم سی سال از تاریخ پایان آن نیازمند بازسازی لوکیشن ها و فضاهایی است که بتواند قصه را برای بازماندگان آن و البته نسلی که آن فضا را تجربه نکرده اما روایت هایی متقن و مستنداتی از آن شنیده یا دیده اند بازسازی کند. به نظر می رسد شهرام خلج مرد آشنای حوزه گریم در سینمای ایران هم توانسته است به این جنس بازسازی در چهره کاراکترها نیز کمک شایانی کند.

«شماره ۱۰» فیلمی برگرفته از واقعیت است که حمید زرگرنژاد بعد از تجربه ساخت سه فیلم بلند سینمایی خود یعنی «پایان خدمت»، «ماهورا» و «برای مرجان»، به سراغ یک سوزه قهرمان محور رفته است. قصه در حاشیه جنگ تحمیلی و البته از نگاهی دیگر در متن آن دنبال می شود.

بر این اساس مجید صالحی در نقش یک رزمنده اسیر در اردوگاه بعضی ها گرفتار شده است و تصمیم به فرار می گیرد، آن هم برای هدفی انسانی و اخلاقی تا بتواند اسامی گروهی از آزادگان را به ایران برساند. او موفق به انجام این مهم شده و به زندان بازمی گردد تا مانع از اعدام همزمان اسیر خود در اردوگاه بعضی ها شود؛ چراکه فرار هر رزمنده اسیری از اردوگاه معادل اعدام سه رزمنده دیگر خواهد بود. در ترکیب بازیگران این فیلم، مهم ترین بار قصه را باید بر دوش مجید صالحی دانست که در سال های اخیر در فیلم های اجتماعی، بخوبی از پس نقش های جدی برآمده است. اتفاقی که درباره بازیگران حوزه طنز نیز کمابیش از جمله مهراڤن غفوریان نیز شاهد بوده ایم. او همچنین سال گذشته در «برف آخر» امیرحسین عسگری نیز این مهارت و توانمندی خود را به

«شماره ۱۰» فیلمی برگرفته از واقعیت است که حمید زرگرنژاد بعد از تجربه ساخت سه فیلم بلند سینمایی خود یعنی «پایان خدمت»، «ماهورا» و «برای مرجان»، به سراغ یک سوزه قهرمان محور رفته است. قصه در حاشیه جنگ تحمیلی و البته از نگاهی دیگر در متن آن دنبال می شود.

بر این اساس مجید صالحی در نقش یک رزمنده اسیر در اردوگاه بعضی ها گرفتار شده است و تصمیم به فرار می گیرد، آن هم برای هدفی انسانی و اخلاقی تا بتواند اسامی گروهی از آزادگان را به ایران برساند. او موفق به انجام این مهم شده و به زندان بازمی گردد تا مانع از اعدام همزمان اسیر خود در اردوگاه بعضی ها شود؛ چراکه فرار هر رزمنده اسیری از اردوگاه معادل اعدام سه رزمنده دیگر خواهد بود. در ترکیب بازیگران این فیلم، مهم ترین بار قصه را باید بر دوش مجید صالحی دانست که در سال های اخیر در فیلم های اجتماعی، بخوبی از پس نقش های جدی برآمده است. اتفاقی که درباره بازیگران حوزه طنز نیز کمابیش از جمله مهراڤن غفوریان نیز شاهد بوده ایم. او همچنین سال گذشته در «برف آخر» امیرحسین عسگری نیز این مهارت و توانمندی خود را به

درد خانواده هایی که به دست فرقه رجوی ربوده شدند

ثریا عبد اللهی: پسر من سال ۱۳۸۱ از ترکیه ربوده شده و ۲۱ سال است که از او خبر ندارم. به دخترم لیلی عاج دستمیزاد می گویم. این کارگردان نزدیک به ۳ سال مدام پیش من می آمد و مستندات را می گرفت. از زاله صامتی بسیار ممنونم که بسیار عالی نقش را ایفا کرد و تمام دردهای من را بسیار عالی جلوی دوربین آورد. دردهای خانواده هایی که فرزندانشان به دست فرقه رجوی ربوده شدند در این فیلم نشان داده شد.

نشست خبری «سرهنگ ثریا»



مادر، فرزند و انتظار

لیلی عاج: سال ۱۹۹۹ از طرف مرکز هنرهای نمایشی برای چاپ کتاب دعوت شده بودم. بچه گیلانغرب هستم و پدر بزرگم عضو گروه مرصاد بود به همین دلیل از کودکی می خواستم آن را بنویسم. همان طور که درباره سازمان مجاهدین جست و جو می کردم، مادری کنار سیم خاردارها دیدم که بسیار تأثیر گذار بود.

کم کم مراحل تحقیق را انجام دادم و با ثریا عبد اللهی نازنین که یکی از مادرها بود آشنا شدم و فیلم «سرهنگ ثریا» شکل گرفت. وقتی کلیدواژه های یک فیلم، مادر، فرزند و انتظار هستند قطعاً معنای فراجهانی دارد.

نشست خبری «سرهنگ ثریا»